

از: ن. بندر

بالزاک، هوگو، دوما

قسمت دوم

بالزاک بسیار باحرارت و بر کار بود. انتقاد و عیبجویی هرگز مانع کار او نمیشد و او را مایوس نمیکرد. بالزاک مانند نویسندگان دوره انحطاط بورژوازی نازکدل و اندک رنج و صاحب اخلاق زنانه نبود. پیوسته مینوشت و در تکاپوی جستن راه خوب بود. تا اینکه سرانجام، راه خود را در «کمدی بشری» یافت. و باحرارت فوق العاده بی سالی بیش از چهار کتاب منتشر کرد. با اینحال بالزاک نویسنده سهل انگار و بی بندوباری نبود. حتی در آثارش تجدید نظر هم میکرد. و باین ترتیب به تکمیل «سبک» خود می پرداخت.

با وجود کار زیاد، همیشه تنگدست بود. و هیچگاه آنقدر توانائی نداشت که بتواند هوسهای عجیب و غریب دلش را ارضا کند. بالزاک اهل عشق هم بود. و همیشه از ماجراهای عشقی خاطر آشفته بی

ایشان جواب لازم داده شده بود بلکه مندرجات مربوط بساین موضوع در شماره ۱۰ هم تقریباً پس گرفته شده بود از آنجایی که بنظر من میرسد ارسال میدارم که در صورت موافقت امر بدرج آن فرمائید.

آقای زاهد می پرسند: در چه شرائطی عمل دوبله خائانه

است؟

بعقیده من این عمل هیچگونه شرائطی ندارد و بطور کلی خیانت بشمار میرود زیرا همانطوریکه خود آقای زاهد اطلاع دارند برای تهیه يك فیلم دهها نفر هنرمند زحمت میکشند و محصول مدتها وقت و هنر خود را بصورت فیلم عرضه میکنند. در عمل دو بلاژ هر قدر هم دقت بکار رود باز هم قسمتهای مختلف فیلم لطمه وارد میگردد و این خود خیانتی است نسبت بسازندگان آن. بعد نویسنده نامه لطمه ای که دوبله کردن از نظر فنی بفیلم وارد می آورد شرح داده است.

داشت این تجربه هاهمه ، باو امکان میداد که آثاری بآن درجه رئالیستی و با عظمت بسازد . بالزاک نه تنها معرفت دقیقی از آدمهای مختلف ، از پیرو جوان و طبقات بلند و پست اجتماع داشت ، بلکه در توصیف موضوع داستانهای خود نیز مانند والتر اسکات استاد بود . داستانهای (اوژنی گراندۀ Eugénie Grandet) و (بابا گوریو Pere Goriot) و Seraphita شاید بهترین نمونه های کارهای بالزاک باشد .

افسوس که مرگش زود فرارسید و « کمندی بشر » که در واقع باید آنرا « کمندی بورژوازی » نامید ناتمام ماند . و این داستان برداز بزرگ بالاخره نتوانست تعلیل دقیقی را که از اعمال و روحیات انسان بورژوازی مینوشت ، کامل کند ...

ویکتور هوگو ، باینکه قدرت بالزاک را ندارد ، معروف است که آثارش در خارج از فرانسه بیش از آثار بالزاک خوانده میشود . هوگو مدت نیم قرن پیشوای مکتب رمانتیسیم بود . - در دوره سلطنت دوم ، هوگو را بعزت مبارزات سیاسیش از فرانسه بیرون راندند . اما این تبعید به هنر او کمک کرد ، باو امکان داد که در شهرهای اروپا با زندگی مردم « بینوا » و رنجهای آنها و روحیات آنها و خواسته های آنها آشنا بشود . هوگو بعدها در آثار خود صحنه های زیبادی از زندگی این « بینوایان » نشان داد و عواطف عالی و انسانی آنها را که در هنگام سختی در حق هم فداکاری میکنند ، ستود .

مکتب رمانتیک مکتب نازکیلی مخالفه و ساتی مسائلتایسم و موعظه های شاعرانه است .

در « بینوایان » ضمیمه يك سلسله صحنه های دراماتیک زندگی « تیره بختان » اجتماع تصویر میشود . تم اصلی داستان این است که پلیس بانهایت بیرحمی « ژان والژان » را که زمانی مرتکب جرم کوچکی شده است تعقیب می کند و او را بجنایتهای بزرگتر سوق میدهد .

« ژان والژان » مانند « هملت » و « اونیلو » شکسپیر و « راسکولنیکوف » داستایفسکی از کاراکترهای صاحب شهرت

عالم ادبیات است چنانکه گویی در دنیای واقع هستی یافته و دارای روحیات و شخصیت بخصوصی است. هوگو نظریه ای را که براساس آن کاراکتر « ژان والژان » آفریده شده در يك جمله بیان میکند :

« مگر این نیست که در روح آدمی يك جوهر پاك و مطهر و فاسد نشدنی موجود در این دنیا و باقی در آن دنیا، سرشته است که میتوان آنرا پرورش داد، صیقل کرد و نیرو بخشید، و شیطان را هرگز بدان دسترسی نیست ؟ »

داستان « بینوایان » بواسطه صحنه های دراماتیک خود دارای شهرت جهانی است، ولی در « Notre Dame de Paris » بعضی از صحنه ها حتی از بینوایان هم مهیج تر است. کسانیکه فیلم « کوژپشت نوتردام » را دیده اند، هرگز تأثیر قوی هیجانانگیز آنرا فراموش نمیکند. هوگو، اگر از بعضی مبالغات و جنبه های خیلی رمانتیک او بگذریم، بطور کلی نویسنده توانمندی است. ولی عیب بزرگ او اینست که قیافه اش در همه جا جدی و احساساتی است. و هرگز يك لبخند یا لبخند لبهای عبوس او را از هم باز نمیکند. و هیچ جانشینان او ندارد داستانهای او انباشته از مبالغات و غیرمحمولات است. با اینحال خواننده اش را خسته نمیکند. توصیفات و صحنه پردازیهای او طوری است که کیفیت زنده و گیرنده بی به داستانهای او میدهد. امروز دیگر، جرم و جنایاتی که بر سر آثار این نویسنده میان منتقدین قرن نوزدهم در گرفت، تمام شده و نوشته های او جای خود را در ادبیات جهان بدست آورده است و اکنون میتوان گفت که این جا، مقام ارجمندی است.

و اما « الکساندر دوما » معروف، در نقل سرگذشت های تاریخی برای خود آزادی بیشتری قایل است.

دوما نویسنده نازک بین و هنرمند ظریفی نبود. و بسیاری از منتقدین هنر او را تخطئه میکنند یا اصولاً انلاق نام « هنر » را بدستان های فراوان و مفصل او، شایسته نمیدانند. لیکن این خود حقیقتی است که دوما نیروی تخیل شگرفی دارد، و این نیرو را در برداختن داستانهای خود که سراسر سرگذشت های سربازان و افسران شجاع و خانمهای زیبا و

ظریف در باری است، آنچه‌ان بکار میبرد، که خواننده ضعف ادبی و سستی انشای او را کمتر درمی‌یابد. میگویند که هدف اصلی دوما این بود که هر چه میتواند داستانهای بیشتری بنویسد و از این راه درآمد بیشتری بکشد خود سرازیر کند معروف است که این نویسنده برای خود دستیاران و منشی‌هایی استخدام کرده بود، خودش طرح داستان را در چند سطر مینوشت و توصیف صحنه‌ها و ریزه کاریها را بعد از آنها واگذار میکرد. حتی بعضی از منتقدین او را متهم کرده‌اند که برخی از آثار خود را اصولاً نخوانده است! و آن آثار هم طوری نیست که کسی را بسدفاع از او برانگیزد. ولی با اینحال جای انکار ندارد که نیروی تخیل و سبغ و شکفت انگیز او است که داستانهای مانند **Aramis, Athos, Porthos** را پرداخته است و دیگر هیچ انتظاری نیست که افسانه‌های پر ماجرایسی نظیر «سه تفنگ‌دار»، «گنت منت کریستو» و «ویکونست براژون» در آینده همسنگی بیابد.

منابع الهام و ابداع این استاد داستانهای حادثه‌ای، بی انتها بنظر میرسید راست است که کارا کترهای او، با آن اعمال عجیب و عشقهای آتشین شاید در هیچ دوره‌ای از تاریخ وجود خارجی نداشته باشند، ولی پوشیده نیست که مخیله‌ای بقدرت و وسعت مخیله خالق این کارا کترها هم در سراسر تاریخ ادبیات بی نظیر است جسارت دوما در ساختن «حادثه» و «آنتریک» که از عناصر اصلی داستان نویس هستند، میتواند، و باید، برای داستان نویسان جوان که گویو از پرواز دادن مرغ خیال خود ترسان و دودل هستند، بعنوان نمونه کار، و لسی فقط بعنوان نمونه، سرمشق قرار بگیرد.

«ژرژ سانده» بخلاف «دوما» برای تهیه مضمون‌های عشقی داستانهای خود، احتیاجی نداشت بقرون وسطا مسافرت کند یا تاریخ دوره انسانی را ورق بزند. ماجراهای عاشقانه زندگی خود او، بقدر کافی برای داستانهای فراوانش مایه تهیه میکرد این زن جوان که بعدها در تاریخ ادبیات فرانسه صاحب مقام مخصوص شد، با تمایلات طبیعی شوهرش نتوانست بسازد، و بسیار زود او را رها کرد و در پاریس منزل گرفت.

ژرژ سانده نسبت بقیود و عادات مرسوم زمان، بسیار بی اعتنا

بود. مانند مردان لباس میپوشید، چپق میکشید، عشاق زیادی دور خود جمع میکرد و معتقد بود زنها، از تمام جهات، باید مانند مرد ها در زندگی آزادی عمل و اختیار داشته باشند و خود او نمونه کامل این نوع آزادی بود.

معروفترین ماجراهای عشقی زندگی او، با «آلفرد و موسه» و «شوین» در گرفت. ژرژساند درعین حال بکودکان خودش هم بسیار دلبسته بود. حتی گاهی این دلبستگی به مشقهای او میچربید. هنگامیکه سرگذشت خود را با دو موسه پایان یافته دید، با نوشت:

«اگر بغاطر بچه هایم نبود، خودم را در رودخانه غرق میکردم»
و بالاخره پس از این ماجراها زندگی آرام و دور افتاده دهاتی را انتخاب کرد و سعادت خود را در شرکت باغم و شادی دهاتیها یافت.

داستانهای ژرژساند، هر يك منعكس كننده احساسات و هیجانات نویسنده در دوره ایست که در آن دوره نوشته شده اند. در دوره اول مانند «Indiana» از حق عشق و رزیدن دفاع میکند. در آثار دوره دوم که «Consuelo» را میتوان بعنوان بهترین نمونه آنها نام برد، صحبت در پیرامون مسائل اجتماعی دور میزند. آثار دوره آخر زندگی ژرژساند که منقدین بورژوازی بهترین آثار او میدانند، مبین و مدافع هیچ عقیده ای نیست و صرفاً توصیف ساده و سطحی زندگی دهاتی است این نویسنده هم مانند بسیاری از نویسندگان بورژوازی که در طلب «حقیقت» خسته میشوند، در آخر عمر هر هری شده بود ژرژساند نوشتن را خیلی سهل و باز بچه میگرفت. و آنرا بعنوان وسیله ای برای نمایش و توضیح احساسات خود بکار میبرد.

در نامه ای به «گوستاو فلوبر» که رئالیست جدی و با انضباطی بود، نوشت:

«چقدر غصه زندگی را میخورم و چقدر خودت را برای زندگی

درد سر میدهم؟»

دنباله این مقاله را در شماره اول دوره دوم بخوانید